

از ساختارگرایی تا بولیوارسیم

دکتر غلام حیدر ابراهیم‌بای سلامی*

کلمبیا، پاناما، اکوادور و بولیوی به رهبری سیمون بولیوار، با تأکید بر آزادی و عدالت از سلطه استعماری اسپانیا رهایی یافتند. گذشته از بولیوار، رودریگز (۱۸۶۱-۱۷۶۹) و زامور (۱۸۱۷-۱۷۶۱) نیز در به استقلال رسیدن این کشورها نقش داشتند. در دوران جنگ‌های جانشینی اسپانیا (۱۳-۱۷۰۱) واتریش (۴۸-۱۷۴۰) و در رقابتهای استعماری، آمریکا نه تنها شگردهای استعماری نداشت «بلکه از آزادی، استقلال و پیشرفت همه ملت‌ها پشتیبانی می‌کرد»^۱ ولی گسترش صنعت و نیاز روزافزون به مواد خام، گرایشهای استعماری را در سیاست خارجی آمریکا نیرومند کرد و رفته رفته آمریکای لاتین حوزه نفوذ آمریکا شد. بر پایه آموزه مونروئه (۱۸۲۳) رییس جمهوری آمریکا که «اروپا گهواره فساد و استعمار است و آمریکا از آن آمریکاییان»،^۲ و آنچه تئودور روزولت (۱۹۰۴) بعنوان نخستین آموزه «جنگ پیشگیرانه» بر آن افزود: «ما برخلاف میل باطنی خود ناگزیریم برای حفظ امنیت و حقوق خود هر جا لازم باشد در قاره آمریکا دست به مداخله نظامی بزنیم»^۲، آمریکاییان بارها در آمریکای لاتین دست به دخالت نظامی زدند: برای نمونه در نیکاراگوئه، هائیتی و دومینکن در سالهای ۱۹۱۲ تا ۱۹۳۳. پس از انقلاب بلشویکی اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه و بحرانهای اقتصادی ۱۹۳۰ در ایالات متحده، آمریکاییان فرصت مناسبی به دست آوردند تا سلطه

درآمد

دگرگونیهای آمریکای لاتین همواره بر نظام بین‌الملل و همچنین بر بسیاری از کشورهای توسعه نیافته اثر گذاشته است. دگرگونیهای اخیر و آنچه «انقلاب بولیوارستی» خوانده شده است نیز در پهنه بین‌المللی و بویژه در چندوچون روابط برخی کشورها با ایالات متحده آمریکا مؤثر بوده است. پیشینه‌ای که از اعتراض به تقسیم بین‌المللی کار و غارت منابع کشورها و ایستادگی در برابر امپریالیسم آمریکا در منطقه وجود دارد، واکنشی که به نئولیبرالیسم و خصوصی‌سازی نشان داده می‌شود و نیز جنبش همگرایانه مردمان آمریکای لاتین و بویژه بومیان در راه کاهش دادن نابرابریها به شیوه‌های دموکراتیک، اهمیت بررسی الگوهای نظری و ایده‌های حرکت آفرین را آشکار می‌سازد. دگرگونیهای جامعه ایرانی بویژه در راستای ساختارگرایی و ستیز با امپریالیسم در دهه ۱۹۷۰ میلادی که به پیروزی انقلاب اسلامی انجامید و آنچه در دهه کنونی بویژه پس از ۲۰۰۵ روی داده، بی‌شباهت به دگرگونیهای آمریکای لاتین نبوده است.

دوران استعمار

در سده‌های هجدهم و نوزدهم، کشورهای آمریکای لاتین زیر سلطه کشورهای اروپایی بودند. ونزوئلا،

بعنوان نماد نظام سرمایه‌داری، رابطه‌ای پایدار و غارتگرانه بر سراسر جهان سایه می‌افکند؛ پیامدهای این وضع به پهنه اجتماعی و سیاسی کشورها نیز کشیده می‌شود و نخبگان در سرزمینهای زیر سلطه، بعنوان طبقه وابسته به امپریالیسم، راهگشایی می‌کنند و با رسیدن به قدرت، به گونه انحصاری از منابع جامعه بهره‌مند می‌شوند. به سخن دیگر، ساختار اجتماعی و صورت‌بندی جامعه نیز در سایه نظام سرمایه‌داری شکل می‌گیرد و نیروهای فراملی حوزه پویش کنش طبیعی و نوآورانه را بر نخبگان سیاسی، اقتصادی و سرمایه‌بومی در راستای مصالح و منافع ملی تنگ می‌کنند. سرانجام، انسداد ساختاری در فرایند تخصصی شدن نابرابر بین‌المللی مانند تولید مواد اولیه و تسلط سرمایه خارجی، پیوستگی و ارتباط درونی اقتصاد و جامعه را کاهش می‌دهد و تقسیم کار اجتماعی و تمایزپذیری سازمانی بر پایه جدایی نقشها، در این جوامع روی نمی‌دهد. سرمایه فراملی می‌کوشد منابع محدود بومی را در راستای منافع خود که چه بسا با منافع ملی سازگاری ندارد به کار اندازد و گونه‌ای تخصیص نادرست منابع که به توزیع نابرابر درآمدها و ایجاد بی‌عدالتی بیشتر در این جوامع می‌انجامد، پدید می‌آید. بدین سان، انتقادات از

○ از دیدگاه ساختارگرایی، نظام بین‌الملل و روابط نابرابر میان کشورها، فرصتهای توسعه و پیشرفت را از کشورهای جهان می‌گیرد و با سلطه «امپریالیسم» بعنوان نماد نظام سرمایه‌داری، رابطه‌ای پایدار و غارتگرانه بر سراسر جهان سایه می‌افکند؛ پیامدهای این وضع به پهنه اجتماعی و سیاسی کشورها نیز کشیده می‌شود و نخبگان در سرزمینهای زیر سلطه، بعنوان طبقه وابسته به امپریالیسم، راهگشایی می‌کنند و با رسیدن به قدرت، به گونه انحصاری از منابع جامعه بهره‌مند می‌شوند.

استثمار خود را افزایش دهند و به بهانه‌های باورویی با کمونیسیم، برای گسترش دامنه نفوذ شرکتهای اقتصادی آمریکایی، نگهداشتن نظامیان بر سر قدرت و وابسته کردن هر چه بیشتر این کشورها به ایالات متحده تلاش کنند.

ساختارگرایی

واپس ماندگی و فقر فزاینده کشورهای آمریکای لاتین سبب شد که سازمان ملل متحد بر نامه‌ای (ECLA) برای «نوسازی» این کشورها ارایه کند؛ بر نامه‌ای که بر پایه تقسیم کار جهانی، مزیت نسبی، حمایت‌گرایی و گسترش منابع جایگزین واردات تنظیم شده بود. شکست این طرح، زمینه‌ای فراهم ساخت تا بر پایه اصول نظری مارکسیسم که به تضاد طبقات (دارا و ندار) در سطح ملی پرداخته شده، اندیشه ساختارگرایی مبتنی بر تحلیل روابط میان کشورهای دارا و ندار در سطح بین‌المللی سر بر آورد.

ساختارگرایی سبب توجه به عوامل بیرونی و فراملی در بررسی دگرگونیهای اقتصادی و توسعه‌ای جوامع شد و در چارچوب آن، نظریه‌هایی چند پا گرفت. راثول پریش (۱۹۴۸) بنیادگذار مکتب ساختارگرایی، از نظریه مزیت نسبی در تقسیم کار جهانی انتقاد کرد و پل باران (۱۹۵۹) با تأکید بر نئومارکسیسم، نظریه امپریالیسم سرمایه‌داری و شیوه طبقاتی و استثمار از راه مازاد اقتصادی و فاصله تولید واقعی و مصرف واقعی را مطرح کرد. او بر این باور بود که نظریه‌های رایج در علوم اجتماعی، سخت‌راست‌گرایانه و توجیه‌کننده وضع کنونی است؛ در حالی که توسعه نیافتگی و توسعه یافتگی از یک جا مایه می‌گیرند و هر دو برآیند پویای جهانی انباشت سرمایه‌اند.^۳ آرتور لوییس بر نظریه متعادل نبودن بازرگانی میان کشورهای توسعه یافته و توسعه نیافته انگشت گذاشت^۴ و گوندر فرانک (۱۹۶۲-۷۲) توسعه نیافتگی را فرایند پیوسته غارت کشورهای توسعه نیافته و سرازیر شدن مازاد محصول این کشورها به مراکز نظام سرمایه‌داری جهانی دانست و اعلام کرد که توسعه یافتگی و توسعه نیافتگی دوروی یک سکه‌اند.^۵ از دیدگاه ساختارگرایی، نظام بین‌الملل و روابط نابرابر میان کشورها، فرصتهای توسعه و پیشرفت را از کشورهای جهان می‌گیرد و با سلطه «امپریالیسم»

هنگامی که اندیشه ساختارگرایی اوج گرفته بود (۱۹۷۳) سالوادور آلنده چیگرا به شیوه دموکراتیک در شیلی به قدرت رسید، ولی چندی نگذشت که با همدستی شرکتهای فراملی و پنتاگون سرنگون شد. دانیل اورتگا در ۱۹۷۹ توانست با رهبری ساندنیستها خانواده سوموزارا در نیکاراگوئه از سر بر قدرت به زیر آورد. انقلاب اسلامی ایران نیز در همان سال در برابر رژیم پهلوی بعنوان رژیم و ابسته به امپریالیسم و سرمایه‌داری جهانی به پیروزی رسید. در همه این دگرگونیها، شعارهایی کمابیش یکسان همچون مبارزه با امپریالیسم و استثمار، جلوگیری از غارت شدن منابع ملی، مخالفت با سلطه آمریکا و اردوگاه سرمایه‌داری، طبقات ممتاز و وابسته به آمریکا و غرب و... به چشم می‌خورد. هنوز هم با شرایط و ایده‌های بسیاری در این کشورها روبه‌رویم که نشان از اندیشه ساختارگرایی بین‌المللی در مبارزه با امپریالیسم آمریکا دارد. بدین‌سان، بخش بزرگی از گفتمانهای سیاسی، اقتصادی و بین‌المللی کشورها در سایه اندیشه ساختارگرایی قرار گرفته است.

نئولیبرالیسم

کنار رفتن دیکتاتورهای نظامی، از سالهای میانی دهه ۱۹۸۰ در کشورهای آمریکای لاتین آغاز شد و این کشورها بی‌درنگ سیاستهایی اقتصادی در پیش گرفتند تا با دگرگون کردن ساخت و شیوه‌های تولید و ثروت و بهبود بخشیدن به شاخصهای اقتصادی و اجتماعی به بازیگری در صحنه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی پردازند. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، رنگ باختن اندیشه دخالت دولت در اقتصاد، سر آوردن ریگانیسم و تاچریسم و به گفته آلون تافلر «برخورد سوسیالیسم با آینده»^۷ سبب شد که بینش تازه‌ای در فرایند «جهانی شدن» پدید آید و برپایه مفاهیمی چون «آزادی اقتصادی»، «خصوصی‌سازی» و «بازرگانی جهانی» بافت و ساختار جامعه جهانی و بویژه آمریکای لاتین به چالش کشیده شود. این بینش تازه که «نئولیبرالیسم» خوانده شده است، در برابر سوسیالیسم قرار دارد و بر خصوصی‌سازی، پشتیبانی از مالکیت خصوصی و بازارهای مبتنی بر رقابت در پهنه بین‌المللی استوار است. با بررسی فرایند

○ تحلیل‌های ساختارگرایانه، مایه گسترش نئومارکسیسم و خوراک ایدئولوژیک برای جنبشهایی شد که با وابستگی به اردوگاه چپ و اثرپذیری از کمونیسم بین‌المللی «مبارزه با امپریالیسم» را محور اصلی مبارزات خود قرار داده بودند و با آنچه شرکتهای بین‌المللی و کارتلها و تراستهای نفتی و اقتصادی در آمریکای لاتین و دیگر نقاط جهان به نمایش گذاشته بودند، ساختارگرایی بعنوان محور عدالت خواهی در پهنه بین‌المللی، با پذیرش روشنفکران، دانشگاهیان و توده‌های تهیدست بویژه کارگران روبه‌رو شد.

نوسازی و توسعه به گونه آمریکایی آن، بویژه آنچه در رویکرد ساختی-تاریخی کادوزو-فالتو مطرح شد، ادبیات مناسبی برای ستیز با استثمار نو و سرمایه‌داری جهانی فراهم آورد. تحلیل‌های ساختارگرایانه، مایه گسترش نئومارکسیسم و خوراک ایدئولوژیک برای جنبشهایی شد که با وابستگی به اردوگاه چپ و اثرپذیری از کمونیسم بین‌المللی «مبارزه با امپریالیسم» را محور اصلی مبارزات خود قرار داده بودند و با آنچه شرکتهای بین‌المللی و کارتلها و تراستهای نفتی و اقتصادی در آمریکای لاتین و دیگر نقاط جهان به نمایش گذاشته بودند، ساختارگرایی بعنوان محور عدالت خواهی در پهنه بین‌المللی، با پذیرش روشنفکران، دانشگاهیان و توده‌های تهیدست بویژه کارگران روبه‌رو شد. زیرا از یک سو در برابر سلطه استعماری امپریالیسم می‌ایستاد و از سوی دیگر قدرتمندان و طبقات سیاسی وابسته و ثروتمند در درون کشورها را کارگزار امپریالیسم معرفی می‌کرد. کسانی چون چه‌گوارا، فیدل کاسترو و سالوادور آلنده بر این موج نشستند و ندای دادخواهی و انقلابی‌گری‌شان تا دورترین نقاط جهان رسید و بر جنبشهای کارگری و توده‌ای در آمریکای لاتین و سراسر جهان اثر گذاشت.

خواستی که ایالات متحده آمریکا به بهانه آزادی، مردم قاره آمریکا را به خاک سیاه بنشانند»^۱ بولیوار در برابر ستم و نابرابری بویژه ستمی که بر بومیان می‌رفت به پا خاست و بر غارت شدن منابع و معادن غنی آمریکای لاتین به دست استعمارگران انگشت گذاشت. چنین خواسته‌هایی در نظریه‌های مارکسیستی به صورت متنی تئوریزه شده است. بولیوار بر استقلال ملی و از میان رفتن نابرابریهای اجتماعی تأکید می‌کرد و به انجام رساندن این کارویژه‌ها برای يك انقلاب اجتماعی ناگزیر بود.

بولیوار در راه آزادی، استقلال و عدالت مبارزه کرد، ولی هرگز نمی‌توان او را يك مارکسیست یا حتی سوسیالیست دانست. مارکس هر چند اندیشه‌هایی همچون این نظر هگل را که «قهرمانان باز یچه تاریخند» نمی‌پسندد و برای آنان نقش يك «ماما» را در آفریدن پدیده‌های اجتماعی قائل است، با این همه، میانه خوبی با قهرمانان تاریخ ندارد. او از سیمون بولیوار همچون فردی بی‌لیاقت، ترسو و خائنی فرومایه نام می‌برد و می‌نویسد:

○ بولیوار در برابر ستم و نابرابری بویژه ستمی که بر بومیان می‌رفت به پا خاست و بر غارت شدن منابع و معادن غنی آمریکای لاتین به دست استعمارگران انگشت گذاشت. چنین خواسته‌هایی در نظریه‌های مارکسیستی به صورت متنی تئوریزه شده است. بولیوار بر استقلال ملی و از میان رفتن نابرابریهای اجتماعی تأکید می‌کرد و به انجام رساندن این کارویژه‌ها برای يك انقلاب اجتماعی ناگزیر بود.

بولیوار در راه آزادی، استقلال و عدالت مبارزه کرد، ولی هرگز نمی‌توان او را يك مارکسیست یا حتی سوسیالیست دانست.

خصوصی‌سازی این فرضیه تقویت می‌شود که آثار خصوصی‌سازی و تأکید بر گسترش مالکیت خصوصی در کشورهایی که در پنجاه سال گذشته از الگوی رشد سرمایه‌داری پیروی کرده‌اند و با شکاف طبقاتی بیشتری روبه‌رو یا به گونه‌ای (مانند کشورهای آمریکای لاتین) صادرکننده مواد خام به کشورهای بزرگ صنعتی بوده‌اند، با آثار این فرایند بر کشورهای که دارای اقتصاد برنامهریزی شده یا وابسته به بلوک شرق بوده‌اند و شکاف طبقاتی کمتری (مانند کشورهای اروپای خاوری) داشته‌اند، یکسان نبوده است.^۸ آزادی اقتصادی و خصوصی‌سازی در اروپای خاوری و کشورهای سوسیالیستی با پذیرش مردمان روبه‌رو شد، ولی در کشورهای چون ونزوئلا در آمریکای لاتین و ایران در آسیا و کنشهای متفاوتی برانگیخت. آنچه را امروز در آمریکای لاتین بولیوار رسم خوانده شده و بر موج دگرگونیهای ژرف دهه گذشته در ونزوئلا استوار گشته، می‌توان دارای نشانه‌هایی جدی از وجود شکاف طبقاتی و مناسبات نابرابر در جامعه و تحریک آن در برابر فرایند آزادی اقتصادی، خصوصی‌سازی و جهانی شدن در پوششی از بومی‌گرایی و عدالت خواهی دانست.

بولیوارسیم

ایستادگی در برابر نئولیبرالیسم نیازمند يك ایدئولوژی تازه بود. با آنچه در سه دهه گذشته در جهان پیش آمده بود، ایدئولوژی مارکسیستی نخ‌نما تر از آن بود که چنین رسالت بزرگی بر دوش آن گذاشته شود. ولی گفتمانهای سیاسی آمریکای لاتین و ژگیها و آمادگی آنها داشت که زیر پرچم يك قهرمان آزادی‌بخش - همچنان که ماریاتگوئی سفارش کرده است - «جنبه‌های مناسب روز از نبوغ سیمون بولیوار» به خدمت گرفته شود. آنتونیو ملا (پایه‌گذار حزب کمونیست کوبا) نیز در ۱۹۲۴ گفته بود باید «متناسب با اوضاع و احوال موجود برای عملی ساختن آرمانهای کهن به ارث رسیده از سیمون بولیوار وارد نبرد شویم».^۹

اندیشه‌های بولیواری، ویژگیهای ضد امپریالیستی و ضد استثماراری دارد و مارکسیست‌ها می‌خواهند آنها را برجسته‌تر نشان دهند. سیمون بولیوار در ۱۸۲۹ در نامه‌ای به پاتریسیو کامپیل جمله‌ای نوشت که هنوز هم مصادیق و بویایی ویژه خود را دارد: «تقدیر ظاهراً چنین

ناهمگونی سیاسی گروه‌های حاضر در آن، با عناوینی چون «بیطرفی اصولی» و «بیطرفی ایدئولوژیک» معرفی شده است. مولینا با پذیرش این نکته که تعیین نیروی برتر در اردوگاه چاوز دشوار بوده است، می‌گوید جبهه میهن پرستان از دموکراتهای چپگرا مانند اعضای جنبش سوسیالیستی (م. آ. س.) تا جریان طرفدار لویی میک و بلنا و دموکراتهای راستگرا مانند آلفردو پنا (شهردار پیشین کاراکاس) و افسران راستگرای خودکامه را که در شورش ۱۹۹۲ شرکت کرده بودند، در بر می‌گرفت.

چاوز و همپیمانانش با درسهای ارزشمندی که از دگرگونیها و چالشهای دو دهه گذشته در جهان میان کاپیتالیسم و سوسیالیسم دولتی گرفته بودند و از آن رو که نظریه‌های مارکسیستی را برای عدالت گسترده‌تری، توسعه و رشد جوامع و کاستن از دامنه نابرابریها ناکارآمد می‌دانستند، از اینکه جنبش انقلابی خود را به مارکسیسم و متون به جا مانده از آن نسبت دهند، زیرکانه پرهیز کردند؛ ولی به خوبی از ادبیات و مفاهیمی که مارکسیستها برای برانگیختن توده‌ها و گروههای ستم‌دیده به کار می‌بردند و پیشینه و بستر ذهنی و

○ چاوز و همپیمانانش با درسهای ارزشمندی که از دگرگونیها و چالشهای دو دهه گذشته در جهان میان کاپیتالیسم و سوسیالیسم دولتی گرفته بودند و از آن رو که نظریه‌های مارکسیستی را برای عدالت گسترده‌تری، توسعه و رشد جوامع و کاستن از دامنه نابرابریها ناکارآمد می‌دانستند، از اینکه جنبش انقلابی خود را به مارکسیسم و متون به جا مانده از آن نسبت دهند، زیرکانه پرهیز کردند؛ ولی به خوبی از ادبیات و مفاهیمی که مارکسیستها برای برانگیختن توده‌ها و گروههای ستم‌دیده به کار می‌بردند و پیشینه و بستر ذهنی و فرهنگی آن در آمریکای لاتین بیش از هر جای دیگر آماده بود، بهره‌گرفتند.

«او خود را دیکتاتور و ناجی ایالات غرب و نروئلا نام نهاد، مدال ناجی را اختراع کرد، پلیس نظامی دست چین شده‌ای را بوجود آورد و آن را گارد محافظ خود نامید و خود را در فرو شکوه دربار غرق ساخت. او اما همانند بسیاری از هم‌وطنانش حوصله کار سرسختانه نداشت و دیکتاتوری او به زودی در هرج و مرج نظامی فرو رفت».^{۱۱}

مارکس وحدت‌گرایی و یکپارچه‌سازی آمریکای لاتین را شوخی می‌انگارد و می‌نویسد «هدف واقعی بولیوار عبارت بود از اتحاد تمام مناطق آمریکای لاتین و ایجاد یک جمهوری فدرال زیر رهبری شخص خود او. وقتی که او غرق رویاهای خود، مبنی بر پیوند دادن نیمی از جهان با نامش بود، قدرت واقعی از دستش بیرون لغزید».^{۱۲}

بیشتر پیروان سیمون بولیوار که در کشورهای آمریکای لاتین به قدرت رسیده‌اند مارکسیست نبوده‌اند و میانه خوبی نیز با جنبش‌های چپ نداشته‌اند. به گفته‌ای: «میراث خواران بولیوار عبارتند از مرتجعین، رژیم‌های راست‌گرای مستبد و دیکتاتورها».^{۱۳} برخی از آنان که در دوران زمامداری خود بولیوار را بزرگ داشته‌اند - همچون ژنرال «آنتونیو گوزمن بلانکو» نخستین رئیس‌جمهوری و نروئلا (۱۸۷۹-۸۴) و ژنرال «خوان ویسنته» که سالهای دراز (۱۹۰۸-۳۵) بر نروئلا فرمان راند - خود را همسان و پوینده راه سیمون بولیوار نشان داده‌اند و پیاده کردن ایده‌هایی چون «سزایسم دموکراتیک» و «ژاندارم ضروری برای پیشرفت کشور» را گام برداشتن در راه بولیوار دانسته‌اند.^{۱۴}

چاوایسم

تهیدستی و نابرابری و دیگر دشواریهای اجتماعی در نروئلا زمینه‌ساز پا گرفتن جنبش زیرزمینی انقلابی بولیواری در سال ۱۹۸۲ به رهبری «هوگو چاوز» شد؛ جنبشی که از ویژگی‌های آن بود که در چارچوب معادلات و جناحهای سیاسی موجود تعریف نمی‌شد و مرزبندی روشنی نداشت. حمله‌ها و اقدامات اعضای جنبش، همانند شورش نافر جام ۴ فوریه ۱۹۹۲ نیز در اعتراض به وضع موجود در جامعه بود که در چارچوب «جبهه میهن پرستان» نمود یافت. موضع اعضای این جبهه که در اردوگاه چاوز خیمه زده‌اند، به سبب

○ اقدامات آمریکا در برابر چاوز از جمله راه‌اندازی دو کودتا در ۲۰۰۲ و پشتیبانی دولتمردان آمریکایی از حکومت‌های وابسته در آمریکای لاتین سبب شد تا در چارچوب گفتمان‌های سیاسی آمریکای لاتین، که سخت با مفاهیم مارکسیستی آمیخته است، نظریه پردازی و تفسیر احکام بولیواری با رویکردی رادیکالتر صورت گیرد و بر پایه شعارهایی همچون مبارزه با امپریالیسم، غارت منابع، عدالت خواهی و رفع نابرابری، و جوه مشترک بیشتری با رویکردهای مارکسیستی پیدا کند.

اقدامات آمریکا در برابر چاوز از جمله راه‌اندازی دو کودتا در ۲۰۰۲ و پشتیبانی دولتمردان آمریکایی از حکومت‌های وابسته در آمریکای لاتین سبب شد تا در چارچوب گفتمان‌های سیاسی آمریکای لاتین، که سخت با مفاهیم مارکسیستی آمیخته است، نظریه پردازی و تفسیر احکام بولیواری با رویکردی رادیکالتر صورت گیرد و بر پایه شعارهایی همچون مبارزه با امپریالیسم، غارت منابع، عدالت خواهی و رفع نابرابری، و جوه مشترک بیشتری با رویکردهای مارکسیستی پیدا کند. با آنکه گمان می‌رفت واژه «امپریالیسم» از ادبیات سیاسی زوده شده و تئولبرالیسم جای آن را گرفته باشد، فیدل کاسترو بر این نکته تأکید کرده است که «تئولبرالیسم [همان] ایدئولوژی امپریالیسم در مرحله سرکردگی طلبی تمام ارضی آن است». ^{۱۶} نیاز به ایدئولوژی برای سرپا نگهداشتن جنبش چاوایسم، پیشینه و ادبیات مبارزه پنج دهه گذشته با امپریالیسم، اشتراک نظر درباره مسایل گریبانگیر جامعه همچون تهیدستی و نابرابری و شکاف طبقاتی سبب شد که هوگو چاوز اعلام کند: «طرح دوباره مسأله امپریالیسم برای ما و نژوئالی‌ها گریزناپذیر است، زیرا این واژه از سخنرانیها، گفتمانها و

فرهنگی آن در آمریکای لاتین بیش از هر جای دیگر آماده بود، بهره گرفتند. از هم پاشیدن اتحاد جماهیر شوروی، فرو ریختن دیوار برلین در آلمان، استقبال اروپای خاوری و چین کمونیست از لیبرالیسم اقتصادی و مالکیت خصوصی و کاهش نقش و دخالت دولت در اقتصاد، موارد و تجربه‌های ارزنده‌ای در بهینه بین‌المللی بود که سبب شد چاوز خود را یک مارکسیست نشناساند و با همه دشواریهایی که لیبرالیسم اقتصادی و توانگران وابسته به سرمایه‌داری جهانی پدید آورده بودند، مالکیت خصوصی را محترم شمارد و به قراردادهایی بین‌المللی که در الگوی ساختارگرایی، محور غارت منابع شمرده می‌شود پایبند بماند و سرمایه‌گذاری خارجی را پذیرا شود. در دیداری که نگارنده در مارس ۲۰۰۲ در کاراکاس با چاوز داشت، او با دلالتگی می‌گفت که اکنون در نژوئالی مالکیت از آن بخش خصوصی است و برای گسترش مالکیت عمومی باید چاره‌ای بیندیشیم.

بر پایه قانون اساسی تازه بولیواریستی، از مالکیت خصوصی بی‌کم و کاست پشتیبانی می‌شود و قراردادهای مالیاتی دوجانبه با ایالات متحده آمریکا بر جای خود است و وام‌های خارجی به ارث رسیده از رژیم بورژوازی پیشین همچنان پرداخت می‌شود؛ در حالی که کوبای انقلابی تنها وام‌های گرفته شده پس از پیروزی انقلاب را می‌پردازد. چنین آمیزه‌ای، بیش از هر چیز دیگر درستی گفته کوبایی‌های مخالف کاسترو در میامی آمریکا را ثابت می‌کند که مارکس خود یک ضد چاوایست بوده است: اگر قرار باشد نام کسی را از فهرست الهام‌دهندگان به چاوز بزداییم، مارکس نخستین کس است. ^{۱۵}

رادیکالیزسیون

با توجه به دشواریهای جامعه همچون تهیدستی و نابرابری اجتماعی از یک سو و پایداری طبقه وابسته به سرمایه‌داری جهانی از سوی دیگر، این جنبش برای برانگیختن توده‌ها به گونه‌ای رادیکالیزسیون اجتماعی نیاز داشت که با تصویب ۴۹ قانون انقلابی در دسامبر ۲۰۰۱ انجام پذیرفت. با این کار، گونه‌ای جهتگیری ایدئولوژیک رخ داد که تا اندازه‌ای مرز میان جنبش چاوایسم را با جریان‌های میانه‌رو و راستگرایان روشن کرد و مایه جدایی آنها از اردوگاه چاوز شد.

شود.^{۱۹} او برنامه‌های گسترده‌ای برای تأمین بهداشت عمومی، آموزش رایگان، مسکن ارزان و بالا بردن سطح زندگی به اجرا گذاشته است. در زمینه اقتصادی، دولت ونزوئلا پیشرفت‌های چشمگیر داشته است. برپایه گزارش مؤسسه آمار ملی، میانگین نرخ رشد اقتصادی در دوره پس از ۲۰۰۰ نزدیک به ۹/۵ درصد بوده و بیکاری از ۱۴/۵ درصد به ۱۱ درصد کاهش یافته است. در ۲۰۰۴ رشد اقتصادی به رقم بی‌سابقه ۱۷/۵ درصد رسیده است. گفتنی است که سیاست‌های اقتصادی کنونی در ونزوئلا بیشتر با رویکردی عامه‌پسند گزینش و اجرا می‌شود و تداوم و موفقیت آن در درازمدت جای تأمل دارد.

با وجود شعارها و سخنرانی‌های تند چاوز و اینکه بار دیگر مسأله امپریالیسم را مطرح می‌کند، روش‌های او در عمل اصلاح‌گرایانه و گام به گام است و بیشتر به الگوی سنتی سوسیال دموکراسی در اروپا نزدیک است تا «سوسیالیسم دولتی». او در برنامه‌های بارنگ و بوی بومی و همخوان با فرهنگ و ادبیات مردمان آمریکای لاتین با عنوان ALBA (گزینه بولیواری برای آمریکای لاتین) دموکراسی مشارکتی و عدالت اجتماعی را تعریف کرده است. او برای افزایش مشارکت بومیان که بیشتر نژاد سرخپوستی دارند و اسپانیولی‌زبانند و از گروه‌های تنگدست و کناره‌نشین شهرها نیز شمرده می‌شوند، در این طرح، سازماندهی «انجمن‌های شهروندی» و راه‌اندازی شبکه گسترده سازمان‌های تعاونی در همه حوزه‌های اقتصادی را در دستور کار گذاشته تا در عمل، گامی در راستای تحقق بخشیدن به دموکراسی مشارکتی برداشته باشد. ۲۰ در مواد ۱۶۶ و ۱۹۲ قانون اساسی تازه که چاوز آنها را در گردهمایی‌ها می‌خواند، بر نقش و اهمیت انجمن‌های شهروندی که بیشتر در برگیرنده بومیان است، انگشت می‌گذارد. این انجمن‌ها شالوده دموکراسی در چارچوب چاوایسم و همچون کانون توانمندسازی شهروندان برای مشارکت پویا در فرایند تصمیم‌گیری‌ها، سیاست‌گذارها و سازماندهی برای تحقق بخشیدن حاکمیت اراده ملی است. انجمن‌های شهروندی حضور مردمان را در سیاست پرننگتر می‌سازد و رفتار متعادلی از احزاب ایدئولوژیک به دست می‌دهد و از عوامل مهم پیروزی و تداوم چاوایسم به‌شمار می‌رود. این انجمن‌ها تاکنون به

فرهنگ‌های لغت و تحلیل‌های سیاسی ملی و بین‌المللی کنار گذاشته شده است. این امپریالیسم فرتوت و متعفن که ۵۰۰ سال پیش یا به جهان گذاشته، ناگهان تغییر قیافه داد و نقاب بر رخ زد... ولی وقتی این عفریته دریافت که تلاشش در تحمیل الگوی نئولیبرالیستی نافرجام مانده، نقاب از چهره برگرفت و چنگ و دندان خون‌چکان خود را به جهانیان نشان داد.^{۱۷} بدین‌سان، ونزوئلا با چرخش‌های ساختاری و جنبش‌های عدالت خواهانه ضد سرمایه‌داری در ستیز آشکار با امپریالیسم و نئولیبرالیسم قرار گرفت و یک الگوی تازه اقتصادی - سیاسی برای کشورهای آمریکای لاتین به دست داد که با عنوان «بولیواریسم» از آن یاد می‌شود و گاهی نام «انقلاب» به خود می‌گیرد. این جنبش با پیشگامی احزاب دموکرات چپ‌گرا و جنبش‌های تازه اجتماعی همچون جنبش بومیان در سراسر آمریکای لاتین گسترش یافته و بر معادلات سیاسی بین‌المللی و جنبش در دیگر کشورها نیز اثر گذاشته است. امانوئل والرشتاین در پی همین دگرگونی‌ها در ۲۰۰۴ نوشت: «روزگار جهانی سازی نئولیبرالیسم در این قاره سپری شده است»^{۱۸} و اکنون مهم‌ترین کشورهای این قاره مانند ونزوئلا، برزیل، آرژانتین، اروگوئه، اکوادور، بولیوی، نیکاراگوئه و شیلی در برابر نئولیبرالیسم ایستاده‌اند.

دموکراسی برای عدالت

یکی از ناهمسانیه‌های بنیادی چاوایسم با مارکسیسم، در بهره‌گیری از دموکراسی بعنوان یک روش مبارزه است. هوگو چاوز در انتخابات دسامبر ۱۹۹۸ با ۵۶ درصد آراء به ریاست جمهوری ونزوئلا برگزیده شد. او برپایه وعده‌ای که پیش از انتخابات داده بود با هدف دموکراتیک کردن ساختار سیاسی کشور و گسترش عدالت و برابری، با برگزاری یک همه‌پرسی سراسری، قانون اساسی را تغییر داد و در همه‌پرسی دیگری در ۱۹۹۹ نام کشور را به «جمهوری بولیواری ونزوئلا» تبدیل کرد. او دست به اصلاحاتی در ساختار نهاد دولت و نهادهای اقتصادی و اجتماعی جامعه با هدف باز توزیع درآمد‌ها و پشتیبانی از تهیدستان و بویژه بومیان که در فرایند نو سازی مشارکت پویا نداشتند، زد. هوگو چاوز می‌گوید: «قدرت باید به فقرا، مردمی که گریه می‌کنند، درس می‌خوانند و کار می‌کنند داده

آمریکای لاتین و پیامدها»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۲۲۶-۲۲۵ (خرداد و تیر ۱۳۸۵)

۲. همان.

۳. باران، پل الف، اقتصاد سیاسی رشد، ترجمه کاوه آزادمنش، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۹، صص ۹۵-۹۷.

۴. گلد تورپ، جی ای، جامعه‌شناسی کشورهای جهان سوم، نابرابری و توسعه، ترجمه جواد طهوریان، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰، صص ۲۱۱-۲۱۸.

۵. فرانک، اندره گوندر، جامعه‌شناسی توسعه و توسعه نیافتگی جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر سناجیان، تهران، دانشگاه صنعتی شریف، ۱۳۵۹.

۶. کاردوزو و فالتو، وابستگی و توسعه در آمریکای لاتین، ترجمه حسامیان و دیگران، تهران، تندر، ۱۳۵۹.

۷. تافلر، آوین و هایدی تافلر، به سوی تمدن جدید، ترجمه محمدرضا جعفری، تهران، سیمرخ، ۱۳۷۵، صص ۸۴-۸۶.

۸. مارانگوس، «نقدی بر سیاست‌های خصوصی‌سازی در اقتصادهای در حال گذار»، تولیدگرایان، ش ۴، (دی ماه ۱۳۸۵).

9. Felipe de J. Perez Cruz: "Julio Antonio Mella Y los fundamentos del marxismo en Cuba", [www. filosofia.cu/content/felipe002.htm](http://www.filosofia.cu/content/felipe002.htm)

10. "Simon Bolivar an Patricio Campbell, 5. August 1829", [http://www.simon-bolivar.org/Bolivar/catta a Campbell.html](http://www.simon-bolivar.org/Bolivar/catta%20a%20Campbell.html)

۱۱. شیر، آندره، «مارکسیسم و بولیواریزم». ترجمه میم پهرنگ، در:

<http://www.rahetudeh.com/rahetude/masaele-teorik/html/tak/bolivarism.html>

۱۲. همان.

۱۳. همان

۱۴. همان.

۱۵. همان.

16. Fidel Castro: "Un grano de maiz Havanna 1992", S. 105

17. Hugo Chavez: "Marcha Por la paz y contra el militarismo en Venezuela", 16 de 2004

۱۸. ملك محمدی، مرتضی، «آمریکای لاتین در راه بلیواریزم»، ۲۰۰۶، در:

<http://jomhouri.com/a/-featart/005182.php>

۱۹. چاوز، هوگو، «تطق انتخاباتی برای سوم دسامبر ۲۰۰۶»، اعتماد، (۷ آذر ۱۳۸۵)

۲۰. ملك محمدی، مرتضی. پیشین

۲۱. بریخ، راجرز (رئیس مرکز مطالعات آمریکادر برکلی و کالیفرنیا)، «چالش بوش با چاوز و مورالس و سرانجام مدل

نیمکره»، ترجمه آرمین منتظری. در:

<http://arminm.bolgfa.com/post-123.aspx>

نیازهای پوپولیک و توده‌گرایانه این جنبش به آسانی پاسخ داده و پشتیبانی بومیان و تنگدستان و کناره‌نشینها از چاوز را در سخت‌ترین شرایط سازماندهی کرده و با وجود تلاشهای وابستگان به سرمایه‌داری جهانی و پشتیبانی آمریکا از آنها، او را در انتخابات ریاست جمهوری در سوم دسامبر ۲۰۰۶ نیز به پیروزی رسانده است.

همگرایی

یکی از هدفهای بزرگ سیمون بولیوار یکپارچگی، همبستگی و همکاری کشورهای آمریکای لاتین با یکدیگر بود. از این رو توسل چاوز به سیمون بولیوار بعنوان قهرمان آزادی آمریکای لاتین و گذر پنهان او از نمادهای ایدئولوژیک و چهره‌های مارکسیستی مانند چه گوارا و فیدل کاسترو بسیار سنجیده و زیر کانه بوده است. چاویسم در برابر نئولیبرالیسم و گسترش شکاف طبقاتی مایه گرفته از آن، به پشتیبانی سازمان یافته از محرومان و بومیان پرداخت و حس مشارکت پویا در پهنه سیاست و اقتصاد را در آنان برانگیخت. موج چاویسم نظام سیاسی برخی کشورها را دربر گرفت و شیوه‌های اصلاح‌گرایانه و رسیدن به قدرت در پرتو مشارکت دموکراتیک، راه را برای توده‌های تنگدست و بومیان باز کرد و حکومت بومیان از راه صندوقهای رأی، پس از پیروزیهای هوگو چاوز در ونزوئلا، نخست برای مورالس در بولیوی (۲۰۰۶) و سپس برای دانیل اورنگا در نیکاراگوئه (۲۰۰۶) رقم خورد. این کشورها در کنار کوبا به رهبری فیدل کاسترو، الگوی سوسیال دموکراتیک تازه‌ای با شالوده بولیوارستی به دست داده‌اند تا از راه دموکراسی، عدالت اجتماعی پا گیرد. اکنون تاریخ سیاسی تازه‌ای در آمریکای لاتین آغاز شده است و مردمان، دادگری و کاهش نابرابریها را از راه مشارکت دموکراتیک و با چشم‌اندازی بولیوارستی پی‌می‌گیرند. آنها راهی نیز برای گریز از زندان تنگ‌اندیشه‌های مارکسیستی یافته‌اند. «ساتتوز و امیرز» رییس سنای بولیوی گفته است: بولیوی و آمریکای لاتین دیگر به راه آن گونه از دموکراسی نخواهند رفت که فقرا گسترش دهد و نظام سلطنتی را مجاز شمارد.^{۲۱}

منابع

۱. نقیب‌زاده، احمد، «بررسی تطبیقی نگاه اروپا و آمریکا به